

تقصیر به مجازات خودش رسانده مرخصش کردند. سید استدعا کرد حالا که انجمن ملی مرا از حبس رهایی داده، باید در تمام عمر در خدمت همین انجمن باشم. و کلاً هم اجازه داده، سید مدتی مشغول خدمات انجمن رشت بود، تا اینکه در لشت نشای جناب امین‌الدوله، رعایا به واسطه فقر و فلاکت به شورش و هیجان مجبور شدند. از تهران تلگرافی برای جلوگیری از بینظمی به انجمن رشت شد و جناب حاجی میرزا محمدرضا، که طرف اطمینان انجمنند، به رفع غائله مأمور شدند و سید جلال وکیل مزبور را نیز همراه بردند. پس از آنکه اندک سر و صورتی به کارهای آنجا دادند، حاجی میرزا محمدرضا به رشت مراجعت کردند و سید جلال برای اینکه از امنیت آنجا کاملاً مطمئن شود، در لشت نشا ماند که بعد از چند روز مراجعت کند.

همینکه حاجی میرزا محمدرضا مراجعت کردند، سید شهرآشوب، خوابی می‌بیند که امام علیه‌السلام فرموده‌اند: تو نایب من هستی و در مدت هفت سال که هنوز از غیبت من باقی است، از جانب من رئیس و پیشوای امتی، قول تو قول من، کرده تو کرده من است...

کاغذ خیلی مفصل است، ولی خلاصه مطلب این است که سید در مدت چند روز، دوازده هزار مرید و معتقد پیدا کرده و مالیات هفت ساله را به اهالی آنجا بخشیده و وعده داده است که عنقریب خود حضرت ظهور می‌کند و آن وقت دیگر هرچه فرمودند همان‌طور رفتار خواهید کرد.

چندین دفعه از انجمن رشت کاغذهای سخت به شهرآشوب نوشته‌اند، در جواب گفته این کاغذها معنی ندارد و به اطمینان حتماً دلگرم است. و هر دفعه هم امر کرده است که پنج تومان به حامل رقعہ بدهند و عجب آنکه به محض فرمودن این يك کلمه صد نفر هريك با پنج تومان حاضر می‌شوند که به حامل کاغذ بپردازند و بر یکدیگر در اطاعت امر آقا مسابقت بورزند (انتهی)

بلی، اینست حال این ملت بدبخت که از حقیقت مذهب خود بیخبر و به اطاعت تعبدي و کورکورانه مجبور است و این است عاقبت امتی که علمای آن جز نفس‌پرستی و حب ریاست مقصدی ندارند...

این مقاله غوغای عظیمی در میان ملایان و عامه پدید آورد و نویسندۀ ناچار شد که مقاله دفاعیه مفصلی در اثبات برانت خود انتشار دهد و در پایان آن از مقاله‌ای که در همین زمینه به قلم سید جمال‌الدین، واعظ شهیر، نوشته شده بود، استمداد کند.

مقاله «دفاع» که در شماره ۸-۷ مورخ ۲۱ جمادی‌الآخر ۱۳۲۵ صوراسرافیل آمده،

برخلاف سبک نگارش معمول دهخدا، مقاله‌ای است جدی و استدلالی پر از آیات قرآن و عبارات غلیظه متداوله در میان علمای اسلامی که پیداست برای جوابگویی و اسکات مدعیان به زبان خود آنها تحریر یافته است.

ما از نقل متن کامل این مقاله به علت طولانی بودن آن صرفنظر می‌کنیم و برای اینکه خوانندگان رشته‌مطلب را گم نکنند، خلاصه‌ای با حفظ ارتباط مندرجات آن به دست می‌دهیم.

«... در این زمان که این گروه [یعنی ایرانیان] به درکات سافلهٔ پریشانی تنزل نموده... و حتی دین و مذهب هم دچار انکسار و ضعف گردیده بود و هر یک از ملاتک بعث [جراید] در این روز «اذا الوُحُوشُ حُشِرَتْ»^۱ به اصطلاح يك شعبه از اوضاع این ملت فلکزده مشغول شده و هر کدام به نحوی در کنار کشیدن و نجات دادن این کشتی طوفانزده می‌کوشیدند، «اسرافیل» ما نیز برحسب غیرت اسلامیّت و تعصب دینی بنای تحسر و تلهف برای دین مبین متروک خودمان گذاشت و ندای «عَلَى الْاِسْلَامِ فَلْيَكِ الْبَاكُونَ»^۲ در داد... قلم ما از نمرهٔ اول با هزاران سوز و گداز به معالم طامسه^۳ و رسوم عافیة^۴ شوکت این دین قیّم نظر انداخته و خون می‌گریست و کم‌کم قدم به خط ایقاظ^۵ افکار و تنبیه خواطر براین نقصان فاحش، و معالجهٔ این زخم، که بزرگترین دردهای ملت متدین محسوب می‌شود، گذاشت و جسته جسته به انتقاد معایب عارضه و نقائص طاریه پرداخت. اگرچه خود می‌دانست اینراه سخت تنگ و تاریک و بی‌اندازه درشت و باریک است. گوش مردم به این حرفها مأنوس شده و وضع تنزل خود را در آینه ندیده... چه شد که به این روز سیاه ماندیم و ۲۷۰ میلیون از سیصد میلیون نفوس اسلامیه گرفتار تبعیت اجانب شدند؟ چه شد که دین حنیف ما پیش خارجیان، منافق تمدن و ترقی محسوب و العیاذُ باللّٰه منفور شد؟... زیرا که بعضی از علمای ما از حقایق اسلام غفلت کرده و ظواهر قشریه آن را گرفته و تابع هوا و هوس خود کردند... باز هستند جمعی از خدانشناسها که برای ریاست چند روزهٔ خود می‌خواهند مجلس شورای ملی بلکه دین اسلام را از میان بردارند... رؤسای مسلمین از نواقص و معایب خود به کلی بی‌خبر ماندند و حقایق منزّه اسلامی را با

۱. قرآن کریم، سورهٔ تکویر از آیه ۵.

۲. از دعای نده به که از امام جعفر صادق (ع) روایت شده مأخوذست. اصل عبارت این است: وعلی الاطائب من اهل بیت محمد فلیک الباکون و لیندب النادبون.

۳. آثار گمشده.

۴. نشانه‌های از بین رفته.

۵. بیدار کردن.

فسفسلطه‌های مذاهب باطله، درهم آمیختند... رؤسای ما نخواستند معایب حادثهٔ امور خودمان را نه از دوست و نه از دشمن بشنوند و ابداً گوش به هیچگونه انتقادات و مباحثات ندادند و مفاد «يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» را پیروی ننمودند، انتقاد و دلسوزی را با توهین به شرع و دین مشتبه کردند... اگر تقصیری هست بر آن خدام دین است که در وظیفه و تکلیف خود قصور کرده و از علوم حکمت و فلسفه استعانت نجسته، زبان دشمن را یاد نگرفته، مُفْتَرِيَاتِ اعداد را مطالعه نموده، در تاریخ مذاهب عالم و استقصاء^۱ ادیان اُمم غور نکرده و تنها به قواعد صرف و نحو اکتفا کرده و هرچه هم نوشته‌اند تا امروز به آن زبان تازی (یعنی عربی) نگاشته و زبان فارسی یعنی زبان ملی خود را از تحریرات مذهبی، و ملت خود را از اطلاعات لازمهٔ دینی خود باز گذاشته‌اند...».

«ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی به سال (۱۳۰۵ هـ. ق) در کرمانشاه

لاهوتی

به دنیا آمده، باینکه پدرش کفشدوز بود، در کار تحصیل فرزند،

تعلّل نورزید، وی با کمک مالی یکی از دوستان خانواده، برای تکمیل تحصیلات در شانزده سالگی به تهران آمد؛ باینکه پدر و پسر هر دو شاعر بودند، ولی فرزند از قریحه و استعداد بیشتری برخوردار بود. در ۱۸ سالگی نخستین غزل سیاسی وی که لحن آزادیخواهی و سلحشوری داشت در روزنامه *جبل‌المتین* کلکته انتشار یافت.

لاهوتی از نوجوانی قدم در میدان سیاست گذاشت، در سال (۱۳۲۶ هـ. ق) در تهران شبنامه و اوراق سیاسی منتشر کرد و دوشادوش ستارخان با مستبدین می‌جنگید. یک چند در ژاندارمری به خدمات نظامی اشتغال داشت، ولی چون نتوانست با سوندیها همکاری کند به خاک عثمانی گریخت.

لاهوتی، در عالم شعر و شاعری، تحت تأثیر صابر، شاعر نامدار قفقاز قرار گرفت، خود او معترف است که «شیوهٔ رئالیسم و راه به کار بردن شعر طنزآمیز را به عنوان حربهٔ مبارزهٔ اجتماعی از صابر آموخته است»^۲ و نیز به اعتراف خود او، صابر را ابتدا با

۱. تحقیق و موشکافی.

۲. در نامه‌یی که به تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۵۴ میلادی به زبان فارسی از مسکو به میر احمد اف (مؤلف شرح حال صابر) نوشته گوید: «اشعار صابر به قدری ساده، روان، خلقی، هوشمندانه و سرشار از روح شهامت است که بر دل هر انسانی که شیفتهٔ آزادی است راه می‌یابد، در نوشتن چنین آثار مستقل، صابر راهنمای من بوده است، در این زمینه من و سایر فکاهی نویسان ایران نیز مدیون استادی او هستیم... پیداست که پیش از صابر هم آثار فکاهی وجود داشته، اما بنیانگذاران آن اسلوب فکاهی که به پاری مردم برخیزد با استبداد و استثمار بستیزد و بنام آزادی و سطر و بهر روزی زحمتکشانی به پد آمده باشد، کسی جز علمی اکبر صابر نیست.»

ترجمه‌های سید اشرف‌الدین حسینی، مدیر روزنامه نسیم شمال، شناخته است.

قطعه شعری که لاهوتی در سال (۱۳۲۷ ه. ق) هنگام محاصره شهر تبریز از طرف سپاهیان شاه مستبد و شکست آنان سروده و «ادوارد براون» آن را در کتاب خود نقل کرده است، نمونه بسیار جالبی از طرز بیان رنالیستی اوست.^۱

وفای به عهد

اُردوی ستم خسته و عاجز شد و برگشت
ره باز شد و گندم و آذوقه به خروار
برگشت نه با میل خود، از حمله احرار
هی وارد تبریز شد، از هر در و هر دشت

* * *

از خوردن اسب و علف و برگ درختان
آزاده زنی بر سر یک قبر ستاده
فارغ چو شد آن ملت با عزم و اراده
با دیده‌یی از اشک پر و دامنی از نان

* * *

لختی سر پا دوخته بر قبر، همی چشم
بنهاد پس، از دامن خود آن زن آزاد
بی جنبش و بی حرف چو یک هیکل پولاد
نان را به سر قبر، چو شیری شده در خشم

* * *

در سنگر خودشد چوبه خون جسم تو غلطان
فرزند، به جان تو بسی سعی نمودم
تا ظن نبری آنکه وفادار نبودم
روح تو گواه است که بویی نبی از نان

* * *

مجروح و گرسنه، ز جهان دیده بستی
اول به سر قبر عزیز تو بیارم
من عهد نمودم که اگر نان به کف آرام
برخیز، که نان بخشمت و جان بسپارم

* * *

تشویش مکن فتح نمودیم، پسر جان
وان شیر حلالیت که بخوردی تو ز پستان
اینک به تو هم مژده آزادی دهم نان
مزد تو که جان دادی و پیمان نشکستی

(تهران دسامبر ۱۹۰۹ میلادی)

یکی دیگر از قویترین اشعار لاهوتی در این دوره، قطعه «لالایی مادر» است که در اواخر محرم (۱۳۲۸ ه. ق) در روزنامه ایران نو انتشار یافت، در این شعر که به شیوه صابر ساخته شده، شاعر از نسل جوان دعوت می‌کند که قوای خود را برای حفظ میهن از

تجاوزکاران تجهیز کنند:

آمد سحر و موسم کار است، با لای لای
ننگ است که مردم همه در کار و تودر خواب
خواب تو دگر باعث عار است با لای لای
اقبال وطن بسته به کار است با لای لای

برخیز و سوی مدرسه بشتاب

خاک تن آباء تو با خون شهیدان
گر دیده غمین مادر ایران
برگرد تو ز آن خاک حصار است، با لای لای

تو کودک ایرانی و ایران وطن تست
تو جانی و ایران چو تن تست
جان را تن بی عیب به کار است با لای لای

برخیز سلحشور، تو در حفظ وطن کوش
بس جامه عزت به بدن پوش
ای تازه گل، ایران زچه خوار است با لای لای

جای تو نه گهواره بود، جای تو زین است
برخیز که دشمن به کمین است
ای شیر پسر، وقت شکار است با لای لای

نگذار وطن قسمت اغیار بگردد
ناموس وطن، خوار بگردد...»^۱
با آنکه وطن را چو تو یار است با لای لای

همانطور که گفتیم لاهوتی در سال (۱۳۲۳ ه.ق) در تهران شبنامه و اوراق سیاسی منتشر می کرده و در انقلاب مشروطیت در صف فدائیان آزادی قرار داشته است.

از يك شعر او به نام «نشان» برمی آید که در سال (۱۳۲۶ ه.ق) در رشت با گروه مستبدان جنگیده و نشان ستارخان گرفته است:

سواره رو بروی ما دویدند
به دست هر یکیشان يك نشانی
ز پیش صف به پیش ما رسیدند
که این اسباب فخر این زمان است
به ما گفتند با صد قهرمانی
تا آنجا که گوید:

به دور ارتجاعی آن نشان را
به اوراق سیاسی کفن کردم
نشان پربها مانند جان را
به زیر يك درختی دفن کردم

در سال (۱۳۳۰ ه.ق) که ناصرالملک دموکراتها و جمعی از اعتدالیون آزادیخواه را به قم تبعید کرد، در میان آزادیخواهان، خاصه افراد زاندارم، ناخشنودی از روش دولت پدید آمد و هرج و مرج فکری خطرناکی، که اساسش یأس از رفتار دولت و نایب السلطنه بود، در جوانان، به خصوص دموکراتها ایجاد گردید. از جمله علی اصغرخان قربانزاده

۱. از صبا تا نیما، پیشین از ص ۱۶۹ تا ۱۷۲ (به اختصار).

تیریزی، که از صاحبمنصبان غیور و خونگرم زاندارمری و مأمور پستهای قم و عراق بود، برضد دولت مرکزی برخاست و پستهای خط تهران-قم را خلع سلاح کرد و به سالارالدوله پیوست ولی نتوانست کاری انجام دهد و دستگیر و تیرباران شد. در آن موقع لاهوتی رئیس قسمت قم بود و میانه‌اش با سوندیها به هم خورد و به گناه اقدام به خرابکاری در زاندارمری، غیاباً محکوم به اعدام گردید، ولی او به خاک عثمانی گریخت و چندی در آنجا در دبستان ایرانیان آموزگار زبان فارسی بود و روزگار پریشانی داشت... نخستین اشعار لاهوتی از قصیده و غزل و تصنیف در روزنامه‌های آن عهد مانند جبل‌المتین و ایران نو منتشر گردیده است.

در این دوره تأثیر صابر، شاعر بنام قفقاز، و نیز سخنوران ترك در اشعار لاهوتی نمایان است و خود لاهوتی اعتراف می‌کند که شیوهٔ رئالیسم و راه به کار بردن شعر طنز آمیز را به عنوان حربۀ مبارزهٔ اجتماعی از صابر آموخته است.

نمونه‌یی از اشعار ابوالقاسم لاهوتی

ارزش کار و کارگر:

<p>گلزار هستی است خزان، بی وجود ما فانی شود زمین و زمان بی وجود ما گیرم که باشد آب روان بی وجود ما این جنس می رود ز میان بی وجود ما نبود ز علم نام و نشان بی وجود ما بی معنی است جمله جهان بی وجود ما مانند خود به جای، چه سان بی وجود ما با آنکه زندگی نتوان بی وجود ما^۱</p>	<p>ویران شود بنای جهان بی وجود ما ما از نژاد رنجبر و صنف فعله‌ایم با ما بگو بشر چه تمتع از آن برد ما باعث بقای بنی نوع آدمیم درس و کتاب و دفتر و دانش زرنج ماست اسباب زندگی همه از ما شود پدید آن ناکسان که سعی به امحای ما کنند دارا چرا به مُردن ما جهد می‌کند؟</p>
--	---

* * *

<p>دگر اندیشه از اغیار منما، یار می آید به حکم انقلاب آخر به روی دار می آید ز هر جای جهان جنسی به هر بازار می آید چو یکسر لازمات زندگی از کار می آید^۱</p>	<p>دلا برخیز و استقبال کن، دلدار می آید کسی کاند سرگویی کند تکفیر مزدوران بدون شبهه محصول قوای کارگر باشد هر آنکس کار ننماید چه حق زندگی دارد؟</p>
--	--

بگفتا بس کن این عَجَبِ عیان را
 که از آن شرم آید جانور را
 تو کی داری چنین جاه و خطر را
 فریب است این و دامی کارگر را
 چرا کاین زور پیدا کرده زر را
 که استعمار کرد رنجبر را
 به ایجادش خورد خونِ جگر را
 ببین اندازهٔ ظلم بشر را
 چه حق داری تو سهم بیشتر را؟
 تو دزدی، حاصلِ شخصِ دگر را
 همان تختِ زر و تاج و کمر را
 چه حق است این خرانِ مفتخور را؟

شنیدم کارگر با کارفرما
 چه ظلم است این به جان کارگرا
 اگر بازوی مزدوران نباشد
 و گر گویی زر از من زور از تو
 چو زور از من بود زر هم زمن شد
 تو آن مزد از کجا دادی به جز آن
 بهای آن متاعی را که مزدور
 توده‌ها می‌بری مزدور یک پا
 نه کاری کردی، نی رنج بردی
 چو کار از ما بود حاصل هم از ماست
 ز رنج کارگر دارند شاهان
 چو رزق از زارع و آبادی از ماست

خطاب به کشاورزان

متحد شو بادهاتیهای دیگر، ای دهاتی
 ورنه محوت می‌کند، مردی بداختر، ای دهاتی
 نعمت و آسایش دنیا سراسر، ای دهاتی
 ورنه حال توست روز از روزیدتر، ای دهاتی
 محو کن با چکش و داس هنرور، ای دهاتی
 زانکه بی‌کوشش نگرده کن مَظفَر، ای دهاتی
 و این هم سیم و زر و اورنگ و افسر، ای دهاتی
 پس توهم با فعله یکدل باش دیگر، ای دهاتی

خواهی ار آزادی از ظلم توانگرای دهاتی
 کاهلی را ترک کن تحصیل علم و فضل بنما
 هیچ می‌دانی بود محصول کار و زحمت تو
 جنبشی کن خویش را آزاد بنما زین اسارت
 متحد با کارگرا باش و بنیان ستم را
 خیز از جا و به خود آی و به میدان روظفر کن
 حاصل رنج تو و فعله است نعمتهای دنیا
 بین چسان اشراف در وقت خطر هستند یکدل

ارزش کار و کارگر

نجات فعله و محو ستم شعار من است
 رهاکنندهٔ من دست نامدار من است
 درین مبارزه چون صنفِ فعله یار من است
 قلم به کار برم شاعری نه کار من است

زمین بود وطن و کار کردگار من است
 دمی شدم ز اسارت رها که دانستم
 به ضد فرقهٔ دارا، مبین مرا تنها
 چو نیست تیغ به دستم کنون به دفع ستم

که شعله خیزد از آنجا بدان مزار من است
خوشم که کفر من اسباب افتخار من است
«نه» است ساعت و زحمت در انتظار من است
چرا که تکیه من در جهان به کار من است

ز بعد مردن من دیدی ار زمینی را
وگر که مفتی شهرم به کفر فتوی داد
روم به کارگه اکنون بس است شعر امروز
نه بیم داریم نی احتیاج لاهوتی

مبارزه با بیکاری:

زهرجای جهان جنسی به هر بازار می آید
چو یکسر لازمات زندگی از کار می آید
ز دست مردمان پردل و پادار می آید
همین از دست اهل خرقة و دربار می آید

... بدون شبهه محصول قوای کارگر باشد
هرآن کس کار ننماید چه حق زندگی دارد؟
بنای ظلم و استبداد را زیر و زبر کردن
... زخون خلق خوردن نان و خود را با شرف خواندن

به نظر لاهوتی راز موفقیت و پیروزی بر ستمگران تلاش و مبارزه است:

کاری بکنیم تا نگرَد
یا می گردد یا نگرَد
از او نکشیم تا نگرَد
با هیچ فشار تا نگرَد
نبود گِرهی که وا نگرَد
هرگز اثرش فنا نگرَد
مزدور زغم رها نگرَد
از حال دل گدا نگرَد
تسلیم به اغنیا نگرَد^۱

گر چرخ به کام ما نگرَد
گوییم به او: «مطیع ما گرَد»
گر گشت، خوشست ورنه ما دست
هرگز قد مردمان آزاد
در پنجه اقتدار مردان
گر مرد فنا شود به گیتی
تا خواجه سوار علم و فن است
پرورده ناز و نعمت آگاه
لاهوتی اگر بمیرد از رنج

ابوالقاسم لاهوتی در اشعار زیر وضع آشفته ایران را در اواخر دوره قاجاریه و علل

اساسی انحطاط و عقب ماندگی ایرانیان را بیان می کند:

مصیبت از مسلمانهاست یا کفار، یا هردو؟
وطنخواهی به گفتار است یا کردار، یا هردو؟
و یا سرنیزه يك لشکر جرّار، یا هردو؟
و یا این مردم بی دانش بازار، یا هردو؟
زبند سبّحه شد یا رشته زَنار، یا هردو؟

وطن ویرانه از یارست یا اغیار یا هردو
همه داد وطنخواهی زنند، اما نمی دانم
وطن را از خطر فکر و کیلان می کند ایمن
وطن را فتنه مسند نشینان داد بر دشمن
کمند بندگی بر گردن بیچارگان محکم

بنای ظلم و استبداد صنف مفتخور و بران
و کیل از خدمت ملت تغافل می کند عمداً
به مجلس نسبت ایران فروشی می دهند اما
تورا روزی به کشتن می دهد ناچار لاهوتی
در اشعار زیر لاهوتی به ارزش اقتصادی و اجتماعی
عناصر فقالت کشور و راه نجات
کارگران و کشاورزان که اکثریت جامعه ما را تشکیل می دهند اشاره می کند:^۱

ای رنجبر سیاه طالع
ای رنجبر ستم کشیده
ای آنکه جهان زندگانی
دانی که تورا در آدمیت
گر آنکه تو روز و شب نباشی
انبار يك و فلان دوله
يك عمر تو در عذاب و زحمت
بر سفره تو میان مردم
بر مطبخ شاهزاده و خان
... ای رنجبر فقیر معصوم
بیدار بشو بس است غفلت
از اول سال تا به آخر
زحمت ز تو، نعمت از تو نبود
تو منتظر کمک ز غیری
«لطف» دگران کشنده توست
ای رنجبر بدن برهنه
تو با همه ارزشی که داری
وین دست به از زیاد گردد
هر وقت حکومت از شما شد
تا آنکه حکومت است زاعیان

بیچاره پا برهنه زارع
جز زهر، ز دهر ناچشیده
بی تو همه صورت و توجانی
بر جمله خلائق است مینت
در زحمت شخم و تخم پاشی
پر می شود از کجا ز غله؟
از رنج تو دیگران به راحت
نه نان جو و نه نان گندم
از جوجه و قیمه و فسنجان
تا چند زحق خویش محروم؟
تا کی به مراژت و مذلت؟
تو کار کنی به حال مضطر
زیرا که حکومت از تو نبود!
هرگز نرسد ز غیر خیری
دست تو رهاکننده توست
ای کارگر شکم گرسنه
دانی که چرا همیشه خواری؟
وابسته به اتحاد گردد
درد تو یقین بدان دوا شد
تو فاتحه بهر خویش برخوان^۱

در جریان روی کار آمدن رضاخان، دستگاه پوسیده خلافت عثمانی برچیده شده و

جمهوری جوان ترکیه به رهبری کمال آتاتورک زمام امور را در دست گرفت. همچنین در روسیه تزاری حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مستقر گردید، که در سیاست کلی جهان و در سرنوشت کشورهای خاورمیانه تأثیر و نفوذ فراوان بخشید. در این رژیم پس از مرگ لنین و استقرار دیکتاتوری استالین مردم بکلی از مزایای دموکراسی محروم گردیدند، پس از چندی در نتیجه تجاوز هیتلر ناچار اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم شرکت جست و با دادن تلفات و ضایعات فراوان بشریت را از بلای فاشیسم رهایی بخشید ولی چون ملل اتحاد شوروی از مزایای دموکراسی و آزادی بحث و انتقاد بی نصیب بودند و انگیزه تفوق و پیشرفت فردی نداشتند پس از گذشت هفتاد سال بار دیگر به دموکراسی و اقتصاد آزاد روی آوردند.

در ایران پس از استقرار حکومت شوروی خطر تهدید مرزهای شمالی منتفی شد، نقش شاه قاجار با قدرت روزافزون سردار سپه پایان یافته بود، در شعبان (۱۳۴۲ ه. ق.) زمزمه جمهوری بر سر زبانها افتاد ولی توده مردم از درک مفهوم جمهوریت و حقوق و اختیاراتی که از این راه نصیب آنان خواهد شد غافل بودند، به همین جهت تظاهرات اقلیت با عدم موفقیت روبرو شد، مجلس نیز برای اظهار نظر درباره رژیم آینده مملکت، تشکیل مجلس مؤسسان را ضروری شمرد.

در حالیکه طرفداران سردار سپه، به مخالفان و مخصوصاً دسته اقلیت مجلس، که طرفدار دموکراسی بودند می تاختند، زمزمه های مخالفت با رژیم قاجاریه بالا می گرفت و به محیط مجلس نیز سرایت می کرد. در ذیحجه (۱۳۴۲ ه. ق.) مدرس دولت را استیضاح کرد. ولی استیضاح صورت نگرفت و کابینه سردار سپه استعفا داد و سردار سپه دولت جدید خود را در محرم سال (۱۳۴۳ ه. ق.) تشکیل داد، در این دوران آشفته، سران بختیاری و شیخ خزعل با روی کار آمدن سردار سپه مخالفت می کردند، ولی مجلس سردار سپه را تأیید کرد و دولت برای پایان دادن به آشوب با قوای نظامی متوجه خوزستان و دیگر مناطق جنوبی شد. پس از برقراری آرامش در رجب ۱۳۴۳، مجلس، رضاخان را به عنوان فرمانده کل قوا شناخت و پس از هشت ماه و نیم، حکومت موقتی به رضاخان پهلوی تفویض شد و در ۲۵ جمادی الاول (۱۳۴۴ ه. ق.) مجلس مؤسسان، انقراض قاجاریه و تأسیس سلسله پهلوی را اعلام داشت.^۱

وضع جراید و مجلات و رواج ساده‌نویسی در کتب و مطبوعات

با گشایش مجلس سوّم، حکومت اختناق که پس از برانداختن مجلس دوّم قانونگزاری پدید آمده بود پایان یافت و بر تعداد روزنامه‌ها افزوده شد، مهمترین مطبوعات این دوره عبارتند از روزنامه نوبهار به مدیریت ملک‌الشعراى بهار، روزنامه رعد به مدیریت سید ضیاء‌الدین طباطبایی، روزنامه شوری به مدیریت ناصرالاسلام رشتی، جریده هفتگی عصر جدید به مدیریت متین‌السلطنه؛ علاوه بر این در تهران روزنامه‌های دیگری نظیر: عصر انقلاب، ایران، زبان آزاد، کوکب ایران، حیات جاوید، رهنما، صدای تهران، حلاج و تمدن منتشر و به دست علاقمندان می‌رسید. در شهرستانها نیز روزنامه‌هایی با اهداف و مقاصد سیاسی گوناگون منتشر می‌شدند.

از جمله در تبریز، روزنامه تجدد در سال (۱۳۳۵ ه. ق) زیر نظر فیوضات، رفعت و شیخ محمد خیابانی منتشر گردید. این روزنامه بعدها نقطه‌های آتشین و انقلابی شیخ محمد خیابانی را درج می‌کرد.

در رشت، روزنامه جنگل، گیلان و انقلاب سرخ زیر نظر ابوالقاسم ذره؛ و در شیراز، استخر، گلستان، بهارستان و عصر آزادی؛ و در مشهد، چمن، بهار، تازه بهار، مهر منیر؛ و در اصفهان، راه نجات و روزنامه اخگر زیر نظر میرزا فتح‌الله وزیرزاده منتشر می‌شدند.

در این مدت، چند بار تمام جراید به دستور دولتهای وقت تعطیل و توقیف شدند. پس از گشایش مجلس سوّم تا کودتای سید ضیاء‌الدین طباطبایی قریب هفت سال طول کشید. پس از پایان جنگ اول جهانی در وضع جراید و مطبوعات، تحولات و تغییرات زیادی روی داد، اکثر جراید به مسائل ملی و مملکتی می‌اندیشیدند و برای حل مشکلات اقتصادی و سیاسی کشور و نجات مملکت از بحران و آشفتگی نظریات جالبی ابراز می‌کردند، برای آنکه مردم به حقایق امور آشنا شوند، نظرات و پیشنهادهای خود را با عباراتی ساده و قابل فهم به رشته تحریر می‌کشیدند.

در این دوره «برای نخستین بار مباحثات دامنه‌دار درباره شعر و ادبیات فارسی درگرفت و جنبش انتقادی در عالم نویسندگی پدید آمد و پیکار کهنه و نو، افکار و اذهان عمومی را برای به کار بردن سبکها و اسلوبهای جدیدی که قابل درک اکثریت مردم باشد آماده ساخت.»

اکنون، گزیده‌یی از مندرجات مجلات و روزنامه‌هایی که در داخل و خارج ایران منتشر شده‌اند نقل می‌کنیم:

مجله دانشکده: «مجله دانشکده در ماه رجب (۱۳۳۶ ه. ق. - یکم اردیبهشت ۱۲۹۷) پدید آمد و پس از نشر ده شماره در مدت يك سال تعطیل شد. در این مجله، علاوه بر مقالات و اشعار خود بهار، عده‌یی از نویسندگان نظیر: عباس اقبال آشتیانی، رشید کرمانشاهی و سردار معظم خراسانی، مقالاتی در پیرامون مسائل ادبی و اجتماعی می‌نوشتند، علاوه بر این، ترجمه‌های خوب از آثار اساتید و گویندگان معاصر و انتقادات و ذوق آزمایی‌هایی در هر شماره این مجله دیده می‌شد.

گل زرد: روزنامه یا مجله ادبی و فکاهی گل زرد را میرزا یحیی ریحان، یکی از اعضای انجمن دانشکده، در شعبان (۱۳۳۶ ه. ق.) با همکاری عبدالحسین حسامی و ابوالقاسم ذره در تهران انتشار داد. این مجموعه که ظاهراً تا اواخر سال (۱۳۴۱ ه. ق.) منتشر می‌شد، نمونه‌یی بود از ساده‌نویسی در ادبیات جدید که برای استفاده اکثریت مردم به دستور مجمع دانشکده ایجاد شده بود. در این روزنامه، اشعاری ساده و روان به سبک منظومات نسیم شمال با امضای: جوجی، ذره و لختی و خود ریحان درج می‌شد. اکنون قطعه‌یی از ذره، درباره مجمع اتفاق ملل که پس از جنگ جهانی اول تشکیل یافته و نماینده ایران را به جلسات خود راه نداده بود نقل می‌کنیم:

شنیده شد که اروپائیان به مجمع صلح	نداده‌اند رضایت به میهمانی ما
چهار سال بر این قوم، میزبان بودیم	چهار روز نکردند میزبانی ما
دیگر از اشعار خوب او قطعه‌یی است بدین مطلع:	
اندر آن ملك که روی آورد ادبار همی	کارها گردد آشفته به ناچار همی
که وثوق الدوله برادر قوام السلطنه (عاقده قرارداد) که خود از عوامل استعمار	
به‌شمار می‌رود، چند بیتی بر آن افزوده است:	
آفرین باد به ریحان که به نیروی خرد	نیک پی برده به کیفیت اسرار همی
مارها مفت خوراند که هر لحظه شوند	به تدابیر و حیله داخل هر کار همی
سائنسی باید دانا و مدیری پردل	که بگوید سر ماران زبانکار همی

ارمغان: «یکی دیگر از مطبوعات سودمند ادبی این دوره، ارمغان است که در بهمن ماه ۱۲۹۸ در تهران دایر شد، ارمغان علاوه بر آثار بزرگان ادب و مقالات انتقادی فراوان، گزارشهای انجمن ادبی حکیم نظامی و آثار طبع وحید دستگردی و اعضای دیگر انجمن را در شماره‌های خود درج می‌کرد. مجله ارمغان در مدت طولانی خدمت ادبی خود

کتابهای سودمندی نیز به مشترکین خود هدیه کرد، این مجله که خود را «شحنه بازار ادب» می‌شمرد، با همکاری رشید یاسمی، روحانی، علی‌اصغر حکمت، حبیب یغمائی، بینش، فرات، ملک‌الشعراى بهار، سعید نفیسی، پژمان بختیاری، فرامرزی، حسین سرور، جلال همایی، احمد گلچین معانی، ناظرزاده کرمانی و عده‌ی دیگر از ادبا و نویسندگان مدت ۲۲ سال (تا دی‌ماه ۱۳۲۰) در حیات وحید منتشر شد و پس از مرگ او باز به همت فرزندش محمود وحیدزاده انتشار یافت.»

نوبهار: «روزنامه نوبهار که بنیادگذار آن ملک‌الشعراى بهار بود، در آغاز انتشار يك روزنامه سیاسی بود، ولی از مهرماه ۱۳۰۱ بیشتر به موضوعات ادبی و اجتماعی پرداخت، این روزنامه (یا مجله) در این دوره به‌طور هفتگی در ۱۶ صفحه به قطع بزرگ منتشر می‌شد؛ در آن علاوه بر آثار بهار، مقالات جالب و مفیدی به قلم عباس اقبال و احمد کسروی و دیگر دانشمندان انتشار می‌یافت.

در پاورقیهای روزنامه، ترجمه‌های خوبی از نویسندگان خارجی، از جمله: داستان منظوم اهریمن اثر «لرمونتوف» شاعر روس به ترجمه سردار معظم خراسانی و دیسیل (شاگرد) تألیف «پل بورژه» نویسنده فرانسوی به ترجمه رشید یاسمی به تفاریق انتشار می‌یافت. سی و چهارمین شماره این دوره نوبهار در چهارم آبان ماه ۱۳۰۲ منتشر و پس از آن برای همیشه تعطیل شد.»^۱

در شهرستانها: بعد از جنگ جهانی اول، چند مجله آموزنده در شهرستانها منتشر شد که از همه مهمتر مجله فرهنگ رشت و مجله ادب و آزادیستان تبریز بود.

مجله فرهنگ رشت: جمعیت فرهنگ رشت در سال ۱۲۹۶ شمسی به همت جوانان و فارغ‌التحصیلان مدارس رشت تأسیس گردید. با اینکه این جمعیت هدف سیاسی نداشت و مرام و مقصود آن ترویج معارف و اصلاحات فرهنگی بود، با اینهمه دچار اشکالات و زحمات فراوانی شد و مانند دیگر جمعیت‌های آن زمان مورد حمله و تهمت‌های ناروا قرار گرفت. اعضای جمعیت شور و شوقی در سر داشتند، مجالس سخنرانی ترتیب می‌دادند، چند کلاس مجانی به نام «اکابر» دایر کردند؛ و در سال ۱۲۹۸ شمسی مجله ادبی فرهنگ

را بنیاد نهادند. این مجله پس از انتشار هفت شماره در نتیجه انقلاب گیلان تعطیل شد و بار دیگر در فروردین ۱۳۰۴ منتشر گردید، ولی این بار فقط چهار شماره از آن منتشر شد.

مجلات ادبی و سیاسی در آذربایجان: مجله ادب را محصلین دبیرستان تبریز منتشر می کردند و شماره یکم آن در ۱۵ آبان ماه ۱۲۹۸ انتشار یافت و طی دو سال ۱۲ شماره از آن منتشر گردید. نویسندگان آن فریور، اسماعیل امیرخیزی و یحیی آرن پور بودند. در این مجله، مقالات تاریخی، علمی، تربیتی، بهداشتی، قطعات ادبی و تراجم احوال بزرگان و مطالب گوناگون دیگر درج می شد.

آزادستان: پس از آنکه آزادیخواهان آذربایجان در ۱۶ فروردین ۱۲۹۹ به رهبری شیخ محمد خیابانی قیام کردند، برای آنکه همه بدانند آذربایجان بخشی از خاک ایران است و برای رفع هرگونه سوء تفاهمی نام استان آذربایجان را «آزادستان» گذاشتند و کمی بعد، روزنامه یا مجله‌ای به همین نام که نویسنده آن تقی رفعت سردبیر روزنامه تجدید بوده منتشر شد. این مجله با طرح مسأله نسوان و بحث جدلی و اصولی راجع به تجدید در ادبیات و درج اشعار نو، بر سایر مجلات آن دوره امتیاز داشت.

مجلات برون مرزی: «در سالهای بعد از جنگ جهانی اول تا روی کار آمدن سلسله پهلوی، عده‌یی از اعضای جناح راست دموکراتها نظیر تقی زاده، میرزا محمدخان قزوینی، کاظم زاده ایرانشهر، غنی زاده، جمال زاده و عده‌یی دیگر به آلمان رفتند. پس از ایجاد چاپخانه کاویانی، عده‌یی از صاحب نظران راجع به موسیقی، کشاورزی و دیگر مسائل اجتماعی رسالتی نوشتند و بعضی از کتب قدیمه و نسخ نادر نویسندگان معروف نظیر زادالمسافرین ناصر خسرو علوی را (که تنها دو نسخه خطی در پاریس و کمبریج موجود بود) به طبع رسانیدند.

علاوه بر این، روزنامه کاوه را عده‌یی از روشنفکران مقیم اروپا به وجود آوردند؛ این روزنامه مادام که جنگ ادامه داشت، بیشتر جنبه سیاسی داشت. با اینحال غیر از مقالاتی درباره وقایع ایران و اعمال ملتون، بعضی مسائل علمی و ادبی در آن درج می شد و پس از متارکه جنگ، به بحث و مطالعه در پیرامون مسائل ادبی پرداخت. در این دوره، کاوه اسماً در هر پانزده روز یکبار منتشر می شد، ولی اغلب در میان شماره‌های آن مدت زیادی فاصله پیدا می شد، با اینحال این مجله تا ۱۵ ذی قعدة ۱۳۲۷ به حیات خود ادامه داد.»

مجله کاوه (دوره جدید): «روز اول جمادی الاول (۱۳۳۸ ه. ق) نخستین شماره دوره جدید کاوه منتشر شد. در این هنگام جنگ پایان یافته بود و روزنامه کاوه نیز به قول خود، دوره جنگی خود را خاتمه یافته می‌دانست. این بود که در این نوبت به کلی از سیاست صرفنظر کرد و اساس و خط‌مشی تازه‌یی در پیش گرفت که نسبتی با کاوه سابق نداشت و در واقع به صورت یک مجله علمی و ادبی درآمد که مسلک و مقصدش بیشتر از هر چیز «ترویج تمدن اروپایی در ایران، جهاد بر ضد تعصب، خدمت به حفظ ملیت و وحدت ملی ایران، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولیه بر آن و به قدر مقدور تقویت به آزادی داخلی و خارجی آن بود.» (از مقاله تقی‌زاده)

«نویسندگان کاوه (قبول و ترویج بلاشرط و قید تمدن اروپا و تسلیم مطلق شدن به تمدن غرب و اخذ آداب و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کلّ اوضاع فرنگستان را بدون هیچ استثناء (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بیمعنی که از معنی غلط وطنپرستی ناشی می‌شود و آن را «وطنپرستی کاذب» می‌توان خواند و اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن و نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی به تأسیس مدارس و تعمیم تعلیم و صرف تمام منابع قوای مادی و معنوی، از اوقات و ثلث و وصیت تا مال امام و احسان و خیرات از یک طرف، و تشویق واعظین و علما و سیاسیون و جراید و انجمنها و غیره از طرف دیگر؛ در این خط کار، تا جایی که مجلس شورای ملی به جای سالی ده روز روضه‌خوانی در بهارستان، سالی یک ماه مجلس درس «اکابر شیانه» ترتیب دهد - توصیه می‌کردند و شعار آنان بطور خلاصه این بود که ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً در مسیر تمدن جدید قرار گیرد.»^۱

در این دوره که از جمادی‌الاول (۱۳۳۸ ه. ق) تا ربیع‌الثانی ۱۳۴۰ دوام یافت، اهم مندرجات کاوه عبارت بود از یک سلسله مقالات به امضای «محصل» راجع به احوال مشاهیر شعرای قدیم ایران، مقاله‌یی به قلم «کریستن سن» دانمارکی راجع به شعر پهلوی و شعر قدیم فارسی، بحث راجع به تطور زبان فارسی در قرن اخیر، مقالاتی راجع به مزدک، مناظره شب و روز، مقایسه طرز تحقیق مشرقیان و مغربیان، فقه‌اللغه غربی و شرقی، چهار دوره زبان فارسی بعد از ظهور اسلام، محک ذائقه راجع به اشعار پسندیده

۱. تقی‌زاده، جهل‌سال بعد طی نطقی این نظریات افراطی را تعدیل کرد.